

اشاره

روش‌شناسی مأموریت طلاب جوان و یا به عبارت دیگر، شناخت رسالت و جایگاه حوزه و روحانیت در نظام عالم - یکی از مباحث مهم در چگونگی تربیت و رفتار طلاب جوان است تا در پرتو آن، افق هستی و برنامه خود را تنظیم نمایند. روش‌شناسی در حوزه‌های مختلف به لحاظ طبیعت موضوع، انواع گوناگونی دارد. از این رو انتخاب یک روش خاص کاری دشوار و اساسی در هر نوشته‌ای است که درصدد گشودن یک راه و افکندن یک طرح است. پدیدارشناسی (فنونولوژی) یکی از روش‌های تبیین فلسفی در مغرب زمین است، که توسط هوسرل به کار گرفته شد، با هایدگر تکمیل گردید و به عنوان علم وجود یا هستی‌شناسانه پذیرفته شد. ویژگی عمده و اصلی این روش، نفی نگاه کمی و انتزاعی (علم جدید) به پدیده‌ها و رد شیوه جوهربینی ارسطویی در شناخت اشیاء است. به این معنا که پدیدارشناسی به تبیین رابطه پدیده‌ها با هستی و عالم می‌پردازد و با پرسش از حقیقت، در صدد کشف راز وجود خاص اشیاء است. از این رو، انسان، در فلسفه هایدگر نه شیئی در کنار سایر اشیا و نه ذهنی بدون جهان است، بلکه عبارت است از «در جهان بودن» که از طریق احساس موقعیت و احساس «اکنون - آنجا» پی که کاشف وجود اوست نمودار شود. در این روش با یک کشش پویا و یک حرکت رفت و آمد، سؤال‌هایی متولد می‌شود که موجب ظهور هستی خاص و گشودگی معانی مستور می‌شود.¹

این نوشته نیز با توجه به این روش از فهم، به تبیینی متمایز از شیوه‌های مرسوم به تبیین هستی خاص طلبگی و شناخت رسالت و مأموریت طلاب جوان می‌پردازد.

از قدیم مرسوم بوده است که از هر قوم و یا شهری، جمعیتی به سوی مراکز حوزوی هجرت می‌کردند؛ و در ابتدا خود را «طلبه» نامیده و پس از مدت زمانی نامشان نیز ترقی کرده و با القابی همچون «ثقة الاسلام»، «حجة الاسلام» یا «آیة الله» نحوه هستی خود را مشخص می‌کردند. اما آنچه معلوم است این که نام و عنوان نیست که به افراد هستی می‌بخشد بلکه این نحوه ظهور هستی انسان است که به الفاظ معنی می‌بخشد. از این رو پرسش از طلبگی، پرسش از نحوه ظهور هستی طلبه در عالم است. برای راه یابی به این پرسش، از کجا باید آغاز کنیم؟ شاید با طرح مسئله عدم طلبه در عالم انسان‌ها، ما را به معنای طلبگی رهنمون گرداند. به این عبارت که نبود طلبه کجای زندگی بشر را مختل می‌کند؟ لازم به ذکر است که مقصود از طلبه در اینجا صرف یک قشر خاصی که لباس مخصوصی دارد نیست؛ بلکه هر آن که نحوه ظهورش بدین گونه است مورد نظر است.

تصور دنیایی بدون عالم دینی؛ یعنی قطع ارتباط میان اهالی آن دنیا با معرفت دینی است؛ چرا که معرفت دینی؛ همچون دیگر معرفت‌های بشری برای انسان ظهور می‌یابد. اگر در عالم انسان، دین نباشد و بدان انس و نزدیکی پیدا نشود، دین امری بیگانه تلقی شده و در محاق غفلت فرو خواهد رفت. پس نحوه هستی طلبه به نوع انس و تقرب او با دین معنا می‌یابد.² و چنانچه روشن است، قوام دین بر هدایت و بیان راه سعادت آدمی است، از این رو، نحوه ظهور هستی واقعی طلبه و رسالت او در مقوله «هدایت» معنا می‌یابد.

طریق هدایت (یعنی نحوه ظهور هستی طلبه در عالم) بر علم و عمل استوار است، چون تا هادی خود مهدی نباشد نمی تواند راهبر شود. (تا رهرو نباشی کی راهبر شوی)، اما چه عاملی موجب علم و عمل در آدمی می شود؟ برای پاسخ به این پرسش باید به تحلیل آدمی پرداخت تا در میان خصائص او راهی به سوی علم و عمل یافت. در پدیدار شناسی آدمی، ترس و پروا یکی از مقولات مشترک همه انسان هاست. به عبارت دیگر ترس یکی از عناصر تشکیل دهنده ذات انسان و از لوازم هستی اوست.

هیچ کس بی دامن تر نیست، اما دیگران / پرده می پوشند و ما در آفتاب افکنده ایم این ترس که امری مشترک در آدمی است، در هر فردی به جهت نوع عالمش متفاوت است. انسان، موجود در عالم است؛ یعنی فرد بی نسبت و پیوند نیست که به منزله فاعل شناسا (سوژه) و موجود مستقل، صرفاً ارتباط ادراکی و معرفتی با اشیا برقرار سازد. او در عالم است و این عالم مجموع اشیا و یا کل از پیش تعیین شده نیست، بلکه محصول نسبت های درهم پیچیده با علائق و تعلقات خاص میان انسان با اشیا است از این رو، قوام عالم بر انس و تقرب است؛ پس هر انسانی به لحاظ انس و تقرب خود دارای عالمی است. آن کس که عالم خود را در زمین اعتباریات شکل داده باشد و بدان ها خو گرفته باشد، متفاوت از فردی است که بر زمین حقایق و هستی خانه ساخته باشد.

تو اول بگو با کیان دوستی / من آنگه بگویم که تو کیستی بدین ترتیب، مقوله ترس و خشیت آدمی به جهت نوع عالم ها متفاوت است. ترس از این که در عالم غیر واقعی و اعتباری سکنی دارد، به موهوماتی چون دیو و پری تعلق می گیرد و از تصور آنها هولناک و وحشت زده می شود. اما پروا، در عالم حقیقت و هستی در مواجهه با خود حقیقت و هستی شکل می گیرد. برای تقریب مسئله اگر به زندگی روزمره خود بنگریم نمونه هایی از آن را می یابیم: اگر در سفر خارج از وطن باشیم و هیچ تعلق خاطری نیز به اهالی این جایی که هستیم نداشته باشیم و حتی از طریق زبان با آنها ارتباط برقرار نسازیم، چون انس و قربی در اینجا نداریم، در پی بازگشت به عالمی هستیم که بدانجا تعلق داریم. لذا جان و دلمان در تاب و تب است تا به خانه خویش بازگردیم.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش ولی اگر ناگاه متوجه شوی که سرمایه ات رو به اتمام است، دچار ترس و اضطراب می گردیم که شاید سرمایه کم آید و به مقصود نرسیم:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل کجا دانند حال ما سبک بالان ساحل ها از این رو، ترس آگاهی برآمده از پرتاب شدگی در این سوی جهان و محدودیت امکانات و سرمایه، موجب آن خواهد شد تا از میان امکان های متعدد پیش رو، بهترین را برگزینیم؛ یعنی با توجه به آینده سفر و محدودیت سرمایه، هم اکنون در مواجهه با امکان های پیش رو به انتخاب و تصمیم دست می زنیم تا راه رسیدن به مقصد را به سلامت برگزینیم. لذا در غربت خود در عالم دیگران باید گفت:

پیش از آن که روزگار خود بَرَم / عمر با ایشان به پایان آورم

ترس آگاهی و خشیت لازم، حیات طیبه فردی است که عالم خود را در زمین حقایق برقرار ساخته و با اعتباریات، انس و قرب ذاتی و اصلی ندارد؛ اگرچه به جبر زمانه و پرتاب شدگی مجبور به ماندن و استفاده از اعتباریات و مادیات باشد.¹ این شخص چون خود را محدود، عمر را کوتاه، سرمایه را اندک و راه وصول به حقیقت (معشوق) را طولانی می بیند، دچار ترس و خشیت می شود.² این خشیت موجب آن می شود تا آدمی برنامه عمر کوتاه خود را طوری تنظیم کند که با استفاده از وقت محدود به بهترین انتخاب دست زند. از این رو، وقت و زمان یک مقوله حیاتی برای آدمی است. این وقت و زمان نه میزان حرکت شمس و زمین فلکی یا مقیاس حرکت اشیاء متحرک نسبت به ثابت است؛ بلکه افق تعالی و حرکت خود ماست؛ یعنی هستی ما در این وقت است که ظهور می کند، لذا اگر زمان و وقت را از ما بستانند متوقف می شویم و به پایان می رسیم. و تلف کردن وقت در حقیقت تلف شدن وجود آدمی است. آدمی وقتی وقت دارد که دارای عالم باشد، عالمی که با انس و قرب شکل گرفته باشد

اوقات خوش آن بود که با دوست بسر شد / باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود
هرچه گفتیم جز حکایت دوست / در همه عمر از آن پشیمانیم
به همین خاطر گفته اند: نفحات الهی در زمان مستقر شده تا بدان ها موجه شویم «إِنَّ فِي آيَاتِ هَذِهِ نَفَاتٍ إِلَّا فِتْرَتُهُمْ لَهَا» این مواجهه همراه با تقرب است، که ما را لایق درک نفحات زمان می کند. و سفارش کرده اند: «صوفی ابن وقت باشد». بنابراین، زمان و وقت، عرصه ظهور هستی آدمی است. لذا اگر دل در گرو عالمی غیر عالم خود داشتیم، وقت نداریم چون آنچه انسان را به حرکت و تکاپو در می آورد، انس و قرب است و این انس و قرب نیز فقط در عالم است و موجب عالم داشتن است.

بی تعلّق نیست مخلوقی بدو / آن تعلّق هست بی چون، ای عمو
زآن که فصل و وصل نبود در روان / غیر فصل و وصل نندیشد گمان
«مردمان بسته به این که در چه عصر و تاریخی به سر می برند و چه عالمی دارند، ترتیب زندگی و اوقاتشان متفاوت می شود... و کسی وقت دارد که بداند از کجا و کی آمده و اکنون چه وقت دارد و کی به کجا خواهد رفت».³

همه مشکلات ما در شناختن وقت و ندانستن قدر آن به عنوان افق ظهور هستی ماست. چون اگر زمان را رصد نکنیم و مواجهه متناسب با آن نداشته باشیم و بهترین تصمیم و انتخاب را اتخاذ نکنیم، بازنده می مانیم. لذا آدمی که وقت داشته باشد و وقت شناس باشد از تفرقه و ناهمبانی به دور است.
تیر از کمان چو رفت نیاید به شست باز پس واجبست در همه کاری تأملی
خلاصه آن که، نحوه ظهور هستی طلبه و رسالت او در مقوله «هدایت» معنا می یابد و طریق هدایت بر علم و عمل استوار است و آنچه موجب علم و عمل می شود، ترس و خشیت از مواجهه محدود با نامحدود است.
«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (فاطر، آیه 28)

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» (سوره احزاب، آیه: 39)
این خشیت، انسان را به اندیشه فرو می برد و از کار عبث و بیهوده باز می دارد و سبب حواس جمعی می شود و موجب پروا و مراقبه در انسان می گردد. اصالت انسان و ظهور هستی او در پروا و مراقبه شکل می گیرد. پروا و

مراقبه سبب می شود که انسان از بی خیالی بدر آید و راجع به امور، ملاحظات داشته باشد و او را نسبت به تصمیمات و انتخاب هایش هوشیار کند، تا با استفاده از وقت و گزینش صحیح امکانات در پیش رو، هستی خود را در افق زمان و وقت شناسی، ظهور دهد و ساختار شخصیت و زندگی خود را در ساحت حقیقت ساخته و مدیریت نماید.

صاحب‌دلی بمدرسه آمد ز خانقاه / بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود / تا اختیار کردی از آن این فریق را؟
گفت آن گلیم خویش بدر می برد ز موج / وین جهد می کند که بگیرد غریق را

پی نوشت ها :

1. آندره دارتیک، پدیدار شناسی چیست؟، ترجمه محمود نوالی، تهران، سمت، 1376، ص 138-145.
2. وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (سوره توبه، آیه: 122)
3. «لولا الأجل الذي كتبت لهم، لم تستقر ارواحهم في أجسادهم طرفة عين» نهج البلاغه، خطبه حمام، ش 191.
4. «و لقد خالطهم أمر عظيم، لا يرضون من أعمالهم القليل، و لا يتكثرون الكثير، فهم لأنفسهم متهمون»، همان.
5. رضا داوری، وقت چیست و چگونه تلف می شود، (ما و راه دشوار تجدد، تهران، نشر ساقی، 1384) ص 188.